



# احزاب سیاسی ایران

## جنبش های زنان در دوره محمد رضا شاه

محمود نفیسی

آنها برای کسب قانونی بودن مجبور به پذیرش و پیوستن به شورای عالی جمعیت زنان ایران بودند. فقط از طریق چنین موجودیتی بود که گام هایی برای حقوق زنان می توانست به وسیله سازمان های دولتی هدایت شود. شیوه عملکرد رضاشاه اجبار و زور بود اما شیوه پسرش محمد رضاشاه، همگرایی و تمرکز بخشی بود. اجبار متضمن استفاده از زور و سرکوب در برابر

دهه ۱۳۳۰ دوره متمرکزسازی و همگرایی در میان انجمن ها و سازمان های مختلف زنان بود. در حالی که رضا شاه زنان فعال را به همکاری با دولت وادار کرده بود، پسرش محمد رضاشاه، زنان فعال را تشویق به تمرکز و همگرایی سازمان دهی شده کرد که از طریق آن همه زنان فعال زیر نظر یک سازمان مرکزی قرار گرفتند. هر چند سازمان های زنان غیر قانونی اعلام نشدند اما

۳- نمونه ای از چنین نشریاتی، «ندای زنان» بود.

1-The Middle East Politics and Power (Boston- 1974) p 137.

2- Marvin Zonis ( The Political Elite ) press 1976- p 22- 23.

مبارزه اصلاح طلبانه برای احقاق حقوق زنان را در زندگی خود تجربه کرده بودند و از ملی‌گرایانی همچون دکتر مصدق بطور احتمال سرخورده شده بودند چون جنبش ملی شدن صنعت نفت برایشان حق رأی نیاورده بود، با مساعد دیدن فضای درونی سیستم حکومتی و حمایت محمدرضا شاه پهلوی این فرصت تاریخی را مغتنم شمرده و فعالیت شبانه روزی شان را برای استقرار این حقوق و اصلاح قوانین زن ستیز آغاز کردند. تلاش خستگی ناپذیر این فعالان سرانجام دست آوردهای بسیار مهمی برای زنان به ارمغان آورد، از جمله تصویب قانون حمایت از خانواده، ایجاد حق رأی برای زنان، گسترش سوادآموزی عمومی تا بالاترین مقاطع آکادمیک، به دست آوردن سهم بیشتری از قدرت سیاسی، حضور فزاینده زن ایرانی در پُست های مدیریتی، اجرائی و کلیدی و نظایر این امتیازها که می دانیم چنین پیروزی هایی بر افکار عمومی زنان در کشورهای منطقه هم تأثیر مثبت داشت. ولی این کنشگران حقوق زن متأسفانه به فعال شدن روزافزون شکاف میان ملت با دولت که در زیر پوست شهر جریان داشت توجهی نکردند و از این رو به تدریج پایگاه خود را در میان جامعه زنان بویژه در میان طبقات متوسط و فرودست که تحت تأثیر گفتمان ها و ایدئولوژی های سرنگون ساز قرار داشتند، از دست دادند. در نظر، «خواستنه» زنان همین تغییرات مثبت قانونی بود. در حالی که تجربه نشان داده که بطور صرف نمی توان وضعیت زنان و درخواست هاشان را با معیار «حقوق و قوانین مربوط به زنان» بررسی کرد؛ بلکه عوامل بسیار پیچیده تری زندگی آنان را متأثر می سازد. زندگی زنان به مردان خانواده و خویشاوندشان نیز گره خورده و نمی توان آنها را از روندهای ایدئولوژیک و سنتی و گفتمان های مرد سالار و تبلیغی که در کلیت جامعه جریان دارد و مدام از سوی مردان باز تولید می شود، بطور کامل

توانائی جسمانی زنان بحث کرده بود، زنان تحصیل کرده در دهه ۱۳۳۰ منفعلانه تصور ضعیف تر بودن جسمانی زنان را پذیرفته بودند.<sup>(۴)</sup> زنان طبقات بالا در شورای عالی جمعیت زنان ایران سرگرم فعالیت بودند و آن را فرصتی برای مشغولیت خود و کسب موقعیت می دیدند. از نظر این زنان، زنان طبقات پائین نمی توانستند نماینده خودشان باشند و بطور صرف مخاطب اقدامات خیریه ای بودند. این زنان طبقات بالا نسبت به همتایان دهه ۱۳۰۰ خود که از حاکمیت طرفداری نمی کردند، فاقد قدرت تخیل، شجاعت و آرمان گرایی برابری طلبانه بودند. شاید این نگرش به علاوه سرسپردگی آنها به حکومت بود که باعث شد توجه آنها معطوف به تغییرات قانونی صرف برای زنان شود. به محض آنکه همگرایی به میزان قابل قبولی رسید طرح مسئله حقوق زنان شتاب گرفت.<sup>(۵)</sup> پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، روند تغییر کرده و دوباره شکافی بین دولت و ملت به وجود آمد که این شکاف را در سال ۱۳۳۲ بطور عمده نیروهای غیر مذهبی و چپ و ملی گرا تجربه کردند، زیرا که بخشی از نیروهای مذهبی در دعوای شاه و مصدق، در مجموع از سلطنت حمایت می کردند. بنابراین در سال ۱۳۳۲ نیروهای مدافع اسلام سیاسی و بخصوص سنت گرایان، این تجربه شکاف میان خود و حاکمیت شاه را نداشتند. اما یک دهه بعد، یعنی در سال ۱۳۴۲، نیروهای مذهبی نیز طعم شکاف بین دولت و ملت را تجربه کردند و بنابراین در این فاصله، شکاف بین دولت و ملت گسترش یافته و تعمیق شده بود.

پیوستن نیروهای اسلام گرا به صف اپوزیسیون، باعث شد که جامعه هرچه بیشتر دو قطبی شود و «شکاف بین دولت و ملت» سرانجام سبب شد که متأسفانه جنبش زنان نیز در این میانه دو بخش شود. یک بخش از فعالان جنبش زنان که سابقه طولانی در

مخالفان بود. اما همگرایی و گزینش سازی متضمن اندکی زور و البته میزان زیادی تحت فشار قرار دادن بود.<sup>(۱)</sup>

ماروین زانیز ویژگی رهبری محمدرضا شاه را به بهترین وجه توصیف کرده است. به نظر او قدرت شاه بر این اساس بود:

- ۱- کنترل میزان و ترکیب عناصر بخش های به لحاظ سیاسی تأثیرگذار جامعه ایران.
- ۲- بهره برداری از عملکرد بخش های به لحاظ سیاسی فعال و تأثیر گذار جامعه ایران، شامل نخبگان سیاسی.

۳- محدود ساختن ماهیت مطالبات عامه مردم که در روند سیاسی تبیین می شود.

۴- برآورده کردن حداکثر میزان آن مطالبات تبیین شده.<sup>(۲)</sup>

درباره نشریات زنانه در این دوره در آینده به تفصیل خواهیم نوشت. در اینجا به همین اشاره بس می کنیم که تنها نشریات زنانه ای که اجازه چاپ داشتند آنهایی بودند که سخت طرفدار دستگاه حاکمه بودند و اغلب شاه و فرح را ستایش می کردند.<sup>(۳)</sup>

در این دوره ۲۵ ساله - از ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷ - نشریات تخصصی زنان محدود به چند نشریه می شد که عبارت بودند از: زنان و جهان؛ آبان ۱۳۳۲ - بی بی؛ ۱۳۳۴ شمسی - بانوی ایران؛ ۱۳۳۴ ش - اطلاعات بانوان؛ ۱۳۳۶-۱۳۵۷ ش - خراسان بانوان؛ ۱۳۴۸-۱۳۳۹ - مد روز «۱۳۴۲-۱۳۴۰ ش - راهنمای مد و زیبایی، پست ایران؛ ۱۳۵۲-۱۳۴۲ ش - زن روز؛ ۱۳۴۳ ش - زنان ایران ۱۳۵۶-۱۳۴۶ ش - سازمان زنان ایران شعبه خرمشهر؛ ۱۳۵۰-۱۳۴۷ ش - مکتب مام؛ ۱۳۵۷-۱۳۴۷ - دنیای زن؛ ۱۳۵۴-۱۳۵۲ ش

## مسأله حقوق زنان

مسأله حقوق زنان در چارچوب های بسیار تعدیل شده ای مطرح می شد، برای نمونه، در حالی که زندخت در دهه ۱۳۰۰ به طرفداری از

۴- نگاه کنید به «بانوان ایران»؛ سال اول، شماره ۱، ۱۷ دی ۱۳۳۴، ص ۴.

۵- جنبش حقوق زنان در ایران - الیز سانساریان ترجمه: نوشین احمدی خراسانی - ص ۶- تارنمای عصر نو؛ پیروزی جنبش زنان در تولید گفتمان .

مجزا ساخت . شاید همین مسأله سبب شد که به رغم آن همه پایداری ها، تلاش ها و جانفشانی هایی که فعالان جنبش زنان کردند تا «حق رأی» را برای زنان به دست آورند و قوانین را به نفع زنان تغییر بدهند، با مشروعیت لازم در جامعه همراه نبود. در نتیجه جامعه عمومی زنان که زیر تأثیر ایدئولوژی های مرد سالار «مذهبی و سکولار» قرار داشتند، این حقوق را از آن خود نکردند و این فاصله میان «بخشی از فعالان پیشرو جنبش زنان با جامعه عمومی زنان» بالاخره سبب شد که این دستاوردها در مقاطع خاصی حتی به «ضد خودش» تبدیل شود.<sup>(۷)</sup>

پژوهشگر دیگری در زمینه وضع زنان در دوران محمد رضاشاه طی مقاله ای چنین می نویسد: بطور کلی سقوط رضاخان گرچه توانست تا حدودی فضای تنفسی را برای زنان تا مقطع کودتای ۲۸ مرداد به وجود آورد اما وضعیت برای زنان پس از کودتای ۲۸ ننگین باز به نقطه سابق برگشت. همزمان با سرکوب نیروهای سیاسی و مترقی و انحلال تشکل های مستقل و مردمی، تشکیلات موجود برای زنان هم به همان سرنوشت دچار شد. تنها تشکل در طی این دوران، سازمان زنان ایران بود که ریاست آن را اشرف پهلوی خواهر محمد رضا شاه به عهده داشت، که یکی از فاسدترین اعضای خانواده پهلوی بود و بعد از کودتای ۲۸ مرداد در قتل کریم پور شیرازی، نویسنده و مدیر روزنامه شورش، دخالت مستقیم داشت. محمد رضا شاه در گذشته است و وابستگان و طرفدارانش که بیشتر آنها هم اکنون در خارج از کشور بسر می برند، با توجه به اوضاع بد و نابسامان زنان در رژیم کنونی ایران این توهم را دامن می زنند که در دوران پهلوی اقدامات بایسته ای به نفع زنان صورت گرفته است. آنها ادعا می کنند که در دوران گذشته زنان توانستند وارد دانشگاه شوند و از امکانات تحصیلی بهره مند شوند. در حالی که طبق آمارهای موجود در ۱۳۴۴، آمار مردان باسواد ۳۰ درصد، زنان باسواد ۱۷/۹ درصد

بوده است. این آمار در سال ۱۳۵۴ برای مردان ۵۸/۹ درصد و برای زنان ۳۵/۵ درصد اعلام شده است . در سال ۱۳۵۴ میزان باسوادان زن در مناطق شهری ۵۵/۶ درصد و در مناطق روستائی ۲۶/۳ درصد ثبت شده است. به عبارت دیگر پس از ۵ سال حکومت نه تنها بیسوادی ریشه کن نشد، بلکه میزان بی سوادی در بین زنان ارقام وحشتناکی را نشان می دهد. نزدیک به ۶۵ درصد زنان فاقد تحصیلات و سواد بوده اند.

در مورد زنان شاغل هم همین وضعیت وجود دارد. تعداد زنان شاغل در ۱۳۳۴ کمی بیش از ۹ درصد ثبت شده است. در سال ۱۳۴۹ این آمار ۱۲/۵ درصد است یعنی پس از ۱۵ سال کمتر از ۳ درصد افزایش اشغال زنان را شاهد هستیم.

خاندان پهلوی با یک سری اقدامات نمایی سعی داشت واقعیت های موجود رژیم خود را پنهان کند و با گماردن چهره های وفادار به خویش قصد داشت تصور ایرانی مدرن را در نزد جهانیان به نمایش بگذارد، بدون اینکه زمینه های واقعی مشارکت مردم و نیز زنان را بطور اصولی فراهم آورد. این ترفند در حمایت از خانواده نیز مشهود است. برغم اینکه قانون مزبور دارای موادی بود که برای زنان حقوق بیشتری را در نظر گرفته بود اما با توجه به واقعیت های اجتماعی در عمل ناکارا بود. بر طبق آمار موجود در سال ۱۳۵۴ نزدیک به ۵۰ درصد زنان قبل از ۱۷ سالگی ازدواج می کردند و ۵۰ درصد مابقی حداکثر تا ۳۰ سالگی ازدواج کرده بودند. بطور مسلم این موارد سنی در مناطق روستائی بسیار پائین تر می بود. همین آمار پائین بودن سن ازدواج، سطح اشتغال زنان و وابستگی به شوهر را باعث می شد و مانعی برای مشارکت زنان در امور اجتماعی پدید می آورد. به این ترتیب زنی که از نظر اقتصادی به شوهر وابسته است حتی اگر حق طلاق هم به او داده شود در عمل قادر نیست که از آن استفاده کند. با وجود اینکه

در قانون مزبور حق ازدواج دوباره مردان ممنوع شده بود اما در عمل شواهد بسیاری داریم که مردان با چند زن زندگی می کردند. وقتی قدرت اقتصادی از زن سلب شود، قانون هر چقدر هم مترقی باشد در عمل بی مصرف می ماند.<sup>(۸)</sup>

پس از سال ۱۳۴۲، با عمیق تر شدن «شکاف میان دولت و ملت» عده ای از زنان - اعم از مذهبی یا سکولار - به اپوزیسیون سرنگونساز پیوستند و زندگی خود را در مسیر مبارزه قهرآمیز با حکومت محمدرضا شاه وقف کردند. بسیاری از آنان در گروه های زنان که بعضی تحت سازماندهی احزاب سیاسی شکل گرفته بودند و در آن چهارچوب حتی نشریه زنان هم منتشر می کردند، همصدا با مردان و برادران انقلابی عصر خود اصلاحاتی را که به نفع حقوق زنان صورت می گرفت، تخطئه و تحقیر می کردند. این زنان انقلابی و فداکار که در تحلیل نهائی خواستار بهبود زندگی خواهران هموطن خود بودند و جانفشانی های بسیار هم کردند، اما، زیر سایه و تأثیر برادران انقلابی شان، با استیفای حقوق زنان که مورد تأیید و حمایت محمدرضا شاه بود، به مخالفت و دشمنی برخاستند و آن را توطئه شاه و امریکا قلمداد کردند. در حقیقت آنها همصدا و همگام با برادران خود از حقوق زنان خرج کردند تا شکاف میان دولت و ملت را افزایش دهند و یا بهتر بگوئیم آنها تلاش کردند که دستاوردهای بخشی از جنبش زنان در حوزه حقوق و قوانین مربوط به زنان را به ضد خویش تبدیل کنند تا نکند خدای نکرده این «دستاوردها» سبب کاهش شکاف میان دولت و ملت، لااقل در بخش جامعه زنان شود. چرا که جنبش عمومی که از سال های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ نطفه بست، برخلاف جنبش مشروطه، بطور اساسی یک جنبش ایدئولوژیک و خواهان سرنگونی کل نظم موجود بود و نه جنبشی مطالبه محور. در هر صورت وقتی که زنان مدافع برابری پس از سال ها تلاش فرساینده



می خواهم بگویم که جنبش عمومی که از سال های ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲ آغاز شد و در سال ۱۳۵۷ به بار نشست، از همان ابتدا و به هزار و یک دلیل، متأسفانه، «با ضدیت با حقوق زنان» پیوند خورد و در این میان نیز جنبش زنان نتوانست با اتخاذ استراتژی درست، در این مسیر تغییری دهد و به همین دلیل خیلی طبیعی بود که در سال ۵۷ آن اتفاقات تبعیض آمیز بر زنان رخ دهد. در حقیقت وقتی طی ۱۵ سال یک جنبش عمومی فعال باشد و یکی از نمادهای ارزشی و هویتی اش در مقابله با حاکمیت شاه، بر سر مسأله مخالفت با حقوق زنان و تبلیغ و ترویج علیه امتیازات به دست آمده زنان و تحقیر پیروزی های زنان اصلاح طلب باشد، سرانجام وقتی هم که در انقلاب سال ۱۳۵۷ امتیازاتی که زنان به دست آورده بودند به راحتی ملغا شد، بطور طبیعی کلیت جامعه زنان به این ظلم اعتراض نکردند زیرا اکثر قریب به اتفاق نیروهای سیاسی و ایدئولوژیک که در پیش از انقلاب در میان مردم و جامعه زنان نفوذ و تأثیرگذاری داشتند، پیشاپیش طی نزدیک به دو دهه، همه این دستاوردها را، بخشی از موضعی به ظاهر رادیکال و بخشی دیگر از موضعی غیر رادیکال، تحقیر کرده بودند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، جامعه زنان که در این روند تحقیر و تخطئه، خودآگاه یا ناخودآگاه شریک بودند، چه لزومی می دیدند که در برابر از بین رفتن آن دستاوردهایی که سال ها تحقیر شده، بایستند و معترض شوند! بنابراین در شکل گیری و نطفه بندی جنبش عمومی در «ضدیت با حقوق زنان» همه نیروها از جمله خود ما زنان نیز شریک بودیم و مسئولیت آن به گردن همه ماست. می خواهم یک قدم جلوتر بگذارم و بگویم که بخش مهمی از این تقصیر به گردن خود جنبش زنان است که پس از ایجاد «شکاف بین دولت و ملت» این جنبش نیز خود را دو پاره کرد و نتوانست نیروی میانی در جنبش زنان بوجود آورد که میان این دو پاره سیاسی و مملو از تخاصم و بدبینی دیالوگی

باز شدن مدارس دختران را فساد و اباحه گری قلمداد کردند، اما در سال ۱۳۴۲ که شکاف میان دولت و ملت ایجاد شد و دولت بخشی از آرمان های جنبش زنان را از آن خود کرد و تحقق آن را پیگیر شد، این بار نیروی اپوزیسیون و مخالفان حاکمیت شاه بود که با تحقیر دستاوردهای حقوقی زنان و خرج کردن آن به منظور تشدید شکاف میان دولت و ملت سعی کردند زنان ناراضی از وضع موجود را، حتی زنان روشنفکر طبقه متوسط را، در جبهه خود نگهدارند و در این کار البته موفق هم شدند.

از طرف دیگر نیروهای غیرمذهبی اپوزیسیون - همچون حزب توده ایران - در دوران دکتر مصدق برای استقرار حقوق زنان بخصوص

برای تصویب حق رأی زنان در آن دوره تلاش بسیار زیادی کرده بود و حتی به ابتکار «جمع آوری امضاء» از مردم برای پشتیبانی از تصویب حق رأی زنان در مجلس دست زده بود؛ که تا آن موقع در جنبش زنان چنین کاری بی سابقه بود. گفتنی است که فعالان حزب توده در کمتر از یک هفته، نزدیک به هفتاد هزار امضاء از مردم، که نسبت به جمعیت آن زمان رقم زیادی بود، جمع آوری کرده بودند. این مسأله از این زاویه جالب است که حتی ما در کمپین یک میلیون امضاء بطور مثال در یک هفته که نه، در عرض چند ماه هم نتوانستیم از پس این کار برآئیم، یعنی ۷۰ هزار امضا گرد آوردیم. با این حال وقتی در سال ۱۳۴۲ بخش مذهبی اپوزیسیون علیه این دستاوردهای زنانه اعتراض کرد، زنان عضو و هوادار حزب توده و دیگر گروه ها و احزاب سیاسی اپوزیسیون هم در نفی و طرد همه اصلاحات حکومت به بهای نفی دستاوردهای جنبش زنان همصدا شدند.



و گام به گام - از ۱۲۹۰ خورشیدی - بالاخره در سال ۱۳۴۱ موفق شدند برای نخستین بار در ایران «حق رأی زنان» را به کرسی نشانند و آن را به عنوان قانون در مجلس شورای ملی به تصویب رسانند و حکومت شاه آن را در ۶ ماده، - یکی از مهمترین مواد آن حق رأی زنان بود - اعلام داشت. سال بعد - ۱۳۴۲ - بخشی از روحانیون انقلابی و نیروهای سنتی بازار و سازمان های مدافع اسلام سیاسی با شعار ما پیرو قرآنیم - شش ماده نمی خواهیم»، دست به اعتراض زدند. اعتراض آنان بطور عمده به مهمترین ماده این شش گانه، یعنی «حق رأی زنان»، بود و متأسفانه این ماده در افکار عمومی به عنوان گسترش فساد و اباحه گری و فروپاشی کانون خانواده بازتاب داده شد.

اگر در زمان مشروطیت، نیروهای مخالف جنبش مشروطه و حقوق زنان، در حقیقت مدافعان شاه و روحانیون سنت گرا بودند که

برقرار سازد و با هوشیاری اجازه ندهد روند جنبش عمومی به سوی ضدیت با حقوق زنان نطفه ببندد و گسترش یابد.<sup>(۸)</sup>

### حق رأی و شتاب برای پست و مقام

حق رأی زنان در ۱۳۴۱ یکی از مواد «طرح ۶ ماده ای» شاه بود که به عنوان انقلاب سفید معروفست.<sup>(۹)</sup>

بطور ظاهر این طرح بخشی از برنامه کلان مدرنیزاسیون شاه برای ایران بود. اما برخی بر این باورند که انقلاب سفید شاه در واقع ترفندی برای حفظ ظاهر بود که به عنوان ضرورتی سیاسی برای بقای سلطنت به مورد اجرا درآمد.

در ۱۳۳۷ در همسایگی ایران، نظام سلطنتی در عراق فرو پاشید که این مسأله نگرانی زیادی را برای شاه فراهم کرد. به علاوه جان اف. کندی رئیس جمهور آمریکا اعلام کرده بود که ایالات متحده فقط به کشورهای کمک می کند که خودشان هم بخواهند و این آمادگی را نشان دهند. در اوایل دهه ۱۳۴۰ دو حزب سیاسی طرفدار سلطنت با اتهاماتی مبنی بر اختلاس و انتخابات غیر قانونی به مخالفت های زیادی علیه شاه دامن زدند. این موقعیت باعث ظهور جبهه ملی شد.<sup>(۱۰)</sup> شاه مجلس را منحل کرد و طرح ۶ ماده ای خود را اعلام و درخواست رفراندوم کرد. برخی از تحولات و پیشامدهای خاص باعث کسب حق رأی زنان شد. حق رأی زنان چندین بار در گذشته - از آغاز سال ۱۲۸۰ - مطرح شده بود. فمینیست ها و بسیاری از عناصر لیبرال و طرفدار اصلاحات خواستار حقوق سیاسی برای زنان بودند. متمرکز سازی - همگرایی انجمن های زنان ابتدا از طریق ایجاد «شورای همکاری جمعیت های بانوان ایران» و پس از آن از طریق «شورای عالی جمعیت زنان ایران»، روشی بود برای بسیج گروه های زنان به منظور

جداگانه ای که در مراکز انتخاباتی برایشان تدارک دیده شده بود ریختند. منابع رسمی دولت اعلام کردند مردم ایران «از جمله زنان» حمایت قاطع خود را در حمایت از فرمان شاه نشان داده اند.<sup>(۱۳)</sup>

در ۸ اسفندماه ۱۳۴۱ به زنان ایران حق رأی و حق انتخاب شدن داده شد. در ۲۶ شهریور ۱۳۴۲ انتخابات سراسری برگزار شد و شش نماینده زن به نمایندگی مجلس انتخاب شدند. مجلس سنا دارای ۶۰ عضو بود. ۳۰ عضو انتخابی و ۳۰ عضو انتصابی توسط شاه. در انتخابات ۱۳۴۲ هیچ زن سناتوری انتخاب نشد اما شاه دو زن را به سناتوری مجلس سنا منصوب کرد و در ۱۳۴۳ برای نخستین بار، یک زن به مقام وزارت رسید.<sup>(۱۴)</sup> تلاش و تبلیغات بسیاری صورت گرفت تا نشان داده شود که زنان ایران نه تنها توانسته اند رأی بدهند بلکه به مقامات رسمی نیز رسیده اند. این تصویر القائی یکی از تصوراتی بود که از پیشرفت و مدرنیزاسیون وجود داشت.

### سازمان زنان ایران

در ۱۳۴۵ سازمان جدیدی به نام «سازمان زنان ایران» جایگزین «شورای عالی جمعیت ایران» شد. این باور به طور گسترده وجود داشت که دلیل این تغییر، عدم تناسب ساختار شورای عالی در پاسخگویی به فعالیت های بسیار گسترده در رابطه با زنان است. سازمان جدید با اساسنامه جدیدش دارای بوروکراسی پیچیده تری بود که هماهنگ با اجرای یکی سلسله عملکرد بود. اساسنامه سازمان زنان ایران در سال های بعد از ۱۳۴۷ دستخوش تغییراتی شد. هدف این سازمان، همانطور که در آخرین اساسنامه آن آمده است، بالا بردن دانش سیاسی، اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی زنان بود.

ادامه دارد

عمل مشترک، اما باید دید چه گروه هایی از زنان در این پروژه بزرگ درگیر شده بودند. گروه زنانی که فاقد پویائی - استقلال و ویژگی های غیر متعصبانه سازمان های جنبش زنان در اوایل این دوره بودند. سازمان های جدید زنان فقط ویتترین سیاست های دولت بودند. چنانچه سازمان جدیدی مانند شورای زنان که ریشه هایی در دهه ۱۳۲۰ داشت، مجبور شد هویت خود را برای تضمین حیاتش تغییر دهد. انجمن های تازه شکل گرفته مانند «جمعیت راه نو» مجبور بودند برای بقا نقش بازی کنند و ایجاد «شورای عالی جمعیت زنان ایران» اوج اقدام پیشگیرانه تضمینی در مقابل انحراف از قوانین دولتی بود. در ۱۳۳۸ بحث داغی در مورد حق رأی زنان در مجلس درگرفت و علما و رهبران مذهبی از تظاهرات برنامه ریزی شده دولت در روز زن جلوگیری کردند.<sup>(۱۱)</sup>

در ۱۳۴۱ در دوران نخست وزیری اسدالله علم فرمانی مبنی بر دادن حق رأی به زنان و اجازه شرکت در شوراهای شهر و استان صادر شد. علما این فرمان را حرکتی در مقابل اسلام اعلام کردند و با آن به شدت مخالفت کردند. این فشارها به قدری شدید بود که سبب شد نخست وزیر این فرمان را پس بگیرد.<sup>(۱۲)</sup> در ۱۷ دی، انجمن های مختلف زنان به نشانه اعتراض، از رفتن بر سر مقبره رضاشاه «به مناسبت روز کشف حجاب» خودداری کردند. آن زمان رسم شده بود که روز ۱۷ دی را هر سال جشن بگیرند. در روز ۴ بهمن همان سال اعتصاب عمومی یک روزه ای توسط سازمان های زنان اعلام شد که در این اعتصاب، معلمان، کارکنان مؤسسات خصوصی و کارمندان دولت شرکت کردند.

هر دوی این اتفاقات از حمایت کامل دولت برخوردار بود. دو روز بعد یعنی روز ۶ بهمن رفراندومی درکشور برای کسب آرای مردم ایران در حمایت از فرمان ۶ ماده ای شاه برگزار شد. زنان رأی های خود را در صندوق